

نقدی فقهی به

رویکرد قانون مجازات اسلامی

پیرامون اقرار ورشکسته در دعاوی کیفری*

- روح‌اله اکرمی^۱
- عزیزالله فهیمی^۲

چکیده

از نظر فقهی و قانونی، تصرفات مالی افراد ورشکسته به جهت صیانت از حقوق طلبکاران نافذ نیست. اقرار به عنوان اخباری علیه شخص که می‌تواند آثار مالی به دنبال داشته باشد، چنانچه از سوی ورشکسته صورت گیرد، اعتبار آن به جهت تأثیری که در حق طلبکاران دارد، با چالش روبه‌رو است. در یک دعاوی کیفری، اقرار ممکن است نسبت به ضمان مالی ناشی از جرم صورت گیرد که قانون‌گذار مجازات اسلامی در ماده ۱۷۰، آن را بی‌اعتبار، و اگر ناظر بر مجازات باشد، نافذ دانسته شده است. در تحقیق حاضر با روشی تحلیلی و توصیفی، منابع فقه امامیه مورد بررسی قرار گرفته و این نتیجه حاصل شده است که اقرار ورشکسته نسبت به مقر، چه در امور کیفری و چه در ضمان مالی ناشی از جرم، معتبر است؛ اما نسبت به حقوق طلبکاران نیز هرچند اعتبار اقرار مستظهر به مبانی

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۴/۱۷ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۷/۹.

۱. دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه قم (نویسنده مسئول) (r.akrami@qom.ac.ir).

۲. دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه قم (a.fahimi@qom.ac.ir).

محکم‌تری است، اما مشهور فقها اصولاً آن را موجب مشارکت مقزله با طلبکاران در اموال موجود ورشکسته نمی‌دانند. همین حکم در خصوص اقرار مثبت مجازات‌های مالی نظیر دیه و جزای نقدی نیز جاری است، اما در خصوص ضمانت اجراهای کیفری غیر مالی، اثرگذاری اقرار با مانعی روبه‌رو نیست.

واژگان کلیدی: اقرار ورشکسته، حجر مفلس، ضمانت اجرای مالی، اثبات دعوی، فقه امامیه.

درآمد

در حقوق موضوعه کشور، قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در ماده ۱۷۰ برای نخستین بار حکم اقرار ورشکسته را در دعوای کیفری بیان نمود و در این راستا مقرر داشت:

«اقرار شخص سفیه که حکم حجر او صادر شده است، و شخص ورشکسته، نسبت به امور کیفری نافذ است، اما نسبت به ضمان مالی ناشی از جرم معتبر نیست».

در این ماده، مقنن اولاً حکم خود را ناظر بر «شخص ورشکسته» دانسته است، که در ادبیات حقوقی دارای مفهوم خاصی است و هر فردی را که توانایی پرداخت بدهی‌هایش را ندارد، در بر نمی‌گیرد؛ ثانیاً اثر اقرار ورشکسته را در دو قلمرو کیفری و ضمان مالی ناشی از جرم، متفاوت از یکدیگر دانسته است؛ ثالثاً به همسان‌انگاری احکام و آثار حقوقی مترتب بر اقرار ورشکسته و سفیه روی آورده است؛ مسائل سه‌گانه‌ای که اساس پژوهش حاضر را شکل داده‌اند.

مواضع مزبور در شرایطی است که در فقه به عنوان مبنای تقنین در نظام حقوقی کشور، اولاً این بحث ناظر بر «شخص مفلس» است که معنایی اعم از ورشکسته مصطلح در حقوق موضوعه دارد، در حالی که همه مصادیق ورشکسته حقوقی نیز با مفلس در فقه تطابق ندارند، ثانیاً قائل شدن به نفوذ اقرار ورشکسته در کلیه امور کیفری و عدم اعتبار آن در ضمان مالی ناشی از جرم از منظر فقهی جای درنگ دارد، و ثالثاً از آنجا که فلسفه حجر سفیه، حمایت از وی به خاطر نقصان عقلانی است، در حالی که حجر ورشکسته صرفاً به خاطر حمایت از حقوق طلبکاران می‌باشد و وی از نظر روانی

و سلامت عقلی اختلالی ندارد، در مصادر فقهی برخورد یکسانی با این دو حالت نشده است؛ به نحوی که به طور مثال فقها اقرار سقیه به جنایات غیر عمد را مثبت دیه نمی‌دانند، ولی در مورد اقرار مفلس و ورشکسته به گونه‌ای متفاوت فتوا داده و اقرار را معتبر می‌دانند و مبنای آن را بر همان نکته مبتنی نموده‌اند.^۱

به هر صورت، در نوشتار حاضر تلاش شده است تا بر اساس منابع و مبانی فقهی، موضوع اقرار ورشکسته در دعوای کیفری با روشی تحلیلی توصیفی مطالعه شود و میزان اتقان حکم قانون‌گذار مجازات اسلامی نسبت به مسائل پیش گفته به بحث گذاشته شود.

۱. ویژگی مقرر

ماده ۱۷۰ قانون مجازات اسلامی، حکم خویش را ناظر بر اقرار شخص ورشکسته نموده است. از این جهت لازم است ابتدا وضعیت ورشکسته در حقوق موضوعه مشخص شود تا در ادامه، میزان انطباق ترتب آثار حقوقی بر اقرار ورشکسته مورد نظر در حقوق با موازین فقهی سنجیده شود.

۱-۱. بررسی حقوقی

ماده ۱۷۰ قانون مجازات اسلامی، آثار مورد نظر را بر ورشکسته در معنای مطلق مترتب کرده است که شامل همه انواع ورشکستگی اعم از بدون تقصیر، به تقصیر و تقلب می‌باشد. ورشکستگی اصطلاحی حقوقی است که انحصار به تجار داشته^۲ و مطابق ماده ۴۱۲ قانون تجارت، «در نتیجه توقف از تأدیة وجوهی که بر عهده اوست،

۱. در این زمینه بیان شده است: «الشبه بالعمد الموجب لثبوت الدية... فثبت المال فی ذمته بإقراره بالقتل إذا كان الحجر لفلس؛ لأنَّ الحجر إنّما هو تحقُّلاً علی حقِّ الغرماء. وأمّا إذا كان الحجر لسفیه، فلا ینفذ إقراره؛ لأنَّ الحجر إنّما هو للمنع من التصرف المالی مطلقاً لأنّه غیر صالح للتصرف» (ترجینی عاملی، ۱۴۲۷: ۵۰۳/۹).

۲. مطابق ماده ۱ قانون تجارت، تاجر شخصی اعم از حقیقی یا حقوقی است که شغل معمولی خود را معاملات تجاری مذکور در ماده ۲ این قانون قرار داده است، به نحوی که در چارچوب مقررات، عملیات تجاری را به حساب خویش انجام می‌دهد. از این رو، معیار تاجر بودن شخص سه چیز است: اول، انجام معاملات تجاری؛ دوم، تکرار و استمرار این معاملات، به گونه‌ای که به صورت شغل معمولی شخص درآمد؛ سوم آنکه فعالیت تجاری را برای خود انجام دهد (عبدی پورفرد، ۱۳۹۳: ۱۳۱/۱).

حاصل می‌شود»، که مستند به ماده ۴۱۵ همین قانون متعاقب اظهار تاجر، تقاضای طلبکاران و نیز درخواست دادستان، از سوی دادگاه مورد حکم قرار می‌گیرد.

از آنجا که قانون، حکم اقرار شخص ورشکسته را مشخص نموده است، تعیین ابتدا و انتهای ورشکستگی لازم است. در خصوص آغاز ورشکستگی، قانون تجارت در ماده ۴۱۲ ثبوتاً تاجر را از تاریخ توقف از پرداخت بدهی‌ها، ورشکسته قلمداد نموده است و از این تاریخ به بعد، اقرار وی مشمول حکم ماده ۱۷۰ است تا وقتی که همچنان بر وی اطلاق ورشکسته می‌شود. در خصوص ضرورت صدور حکم ورشکستگی برای ترتب آثار حقوقی موضوع ماده ۱۷۰ ممکن است گفته شود با توجه به اینکه مقنن در مقام بیان بوده، به ویژه آنکه در مورد فراز نخست ماده که در خصوص سفیه است، حکم خویش را معلق بر صدور حکم حجر نموده است، ولی نسبت به ورشکسته سکوت کرده است، نتیجه گرفته می‌شود که چنین شرطی نیاز نیست. در پاسخ باید گفت که چون اصطلاح «ورشکسته»، ریشه در حقوق تجارت دارد، باید قواعد و مقررات آن شاخه حقوقی را در تفسیر به کار برد. در این راستا، قانون تجارت از نظر اثباتی در ماده ۴۱۵، حکم به ورشکستگی از سوی دادگاه را لازم دانسته است. بنابراین نمی‌توان سکوت ماده ۱۷۰ قانون مجازات اسلامی را حمل بر آن نمود که اقرار شخصی را که حکم ورشکستگی برای او صادر نشده است نیز مشمول آن ماده دانست. ممکن است جهت تقویت قول به عدم لزوم صدور حکم قضایی جهت بی‌اعتباری اقرار ورشکسته، مفاد ماده ۱۲۶۵ قانون مدنی مورد احتجاج قرار گیرد که اشعار می‌دارد:

«اقرار مدعی افلاس و ورشکستگی در امور راجعه به اموال خود به ملاحظه حفظ حقوق دیگران منشأ اثر نمی‌شود تا افلاس یا عدم افلاس او معین گردد».

حقوق دانان در تأیید این ضابطه بیان داشته‌اند در این فرضی که ادعای ورشکستگی صرفاً از سوی خود مقرر و نه دیگران مطرح شده است، اماره صدق اقرار به جهت احتمال ترجیح بعضی از طلبکاران و بیم تبانی مقرر با مقررله در راستای منافع خود و اضرار به طلبکاران، مبنای خود را از دست داده است (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۱/۲۱۰). از این رو چه بسا گفته شود که مقنن در بی‌اعتباری اقرار ورشکسته، نیازی به صدور حکم ندیده است. در پاسخ باید گفت حکم ماده ۱۲۶۵ قانون مدنی، یک نوع تدبیر احتیاطی

جهت پیشگیری موقتی از اثرگذاری اقرار شخصی است که به واسطه ادعای خود در مظان ورشکستگی قرار دارد؛ اما قانون‌گذار همان‌طور که در فراز پایانی ماده تصریح نموده است، تعیین نهایی وضعیت اعتبار یا عدم اعتبار چنین اقراری را همچنان منوط به صدور حکم دادگاه کرده است که خود مؤید دیگری بر ضرورت اصدار حکم ورشکستگی است. از این رو چنانچه متهم پرونده کیفری که ادعای ورشکستگی دارد، به موضوع واجد آثار مالی اقرار نماید، چنانچه اقرار در تعیین تکلیف پرونده سرنوشت‌ساز باشد، مرجع قضایی کیفری باید با صدور قرار اناطه، منتظر تعیین وضعیت ورشکستگی متهم بماند.

ماحصل بحث آنکه حکم دادگاه از جهت اثبات قضایی توقف تاجر از پرداخت بدهی‌ها ضرورت دارد؛ وگرنه همان‌طور که گذشت، ثبوتاً زمان آغاز ورشکستگی، همان تاریخ توقف است و بنابراین اقرار تاجر از این زمان، مشمول ماده ۱۷۰ قانون مجازات اسلامی است. به همین جهت است که مواد ۴۱۵ و ۴۱۶ قانون تجارت، حکم ورشکستگی را کاشف از ورشکستگی واقعی تاجر از زمان توقف دانسته‌اند، و از این رو دادگاه باید در حکم خویش، تاریخ توقف تاجر را مشخص نماید؛ چه در غیر این صورت، همان تاریخ حکم، تاریخ توقف محسوب خواهد شد.

از تاریخ توقف تاجر از پرداخت بدهی‌ها، که به موجب حکم دادگاه مشخص می‌شود، تا زمان تأدیة بدهی‌ها یا تقسیم اموال تاجر ورشکسته و یا تصدیق قرارداد ارفاقی که با آن از حجر خارج شود، آثار حقوقی موضوع ماده ۱۷۰ قانون مجازات اسلامی بر اقرار او مرتب است. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که چنانچه پس از تصدیق قرارداد ارفاقی و خروج تاجر از ورشکستگی، قرارداد مزبور به یکی از جهات قانونی مطرح در ماده ۴۹۲ قانون تجارت باطل شود، مانند اینکه کاشف به عمل آید که در میزان دارایی یا بدهی‌ها، حیلۀ ای به کار رفته و مقدار حقیقی بیان نشده است، آیا می‌توان اقرار تاجر در این دوره را نیز مشمول حکم ماده ۱۷۰ دانست؟ به نظر می‌رسد در این خصوص می‌توان از ملاک ماده ۵۰۰ قانون تجارت استفاده نمود که مقرر داشته است:

«معاملاتی که تاجر ورشکسته پس از صدور حکم راجع به تصدیق قرارداد ارفاقی تا صدور حکم بطلان یا فسخ قرارداد مزبور نموده، باطل نمی‌شود».

قانون‌گذار یک استثنا بر حکم مزبور وارد نموده است و آن جایی است که معامله اولاً به قصد اضرار بوده و ثانیاً به ضرر طلبکاران باشد. از این رو می‌توان گفت که اقرار شخص در فاصله تصدیق قرارداد ارفاقی و بطلان آن، معتبر است؛ مگر در جایی که مشخص شود این اقرار به منظور ایراد ضرر به طلبکاران صورت گرفته است.

۲-۱. بررسی فقهی

با توجه به ابتدای ماده ۱۷۰ قانون مجازات اسلامی در بی‌اعتباری اقرار شخص ورشکسته بر فقه امامیه، لازم است که مصادر فقهی در این زمینه ملاحظه شوند. فقها کلیت موضوع مزبور را تحت عنوان حجر مفلس در کتاب حجر مطرح نموده و مسئله اقرار مفلس را به طور خاص در بحث از شرایط مقرر در کتاب اقرار، و نیز ادله اثبات قتل و حد سرقت به ترتیب در کتب قصاص و حدود بیان کرده‌اند. منظور از مُفلس، شخص بدهکاری است که به اندازه کافی اموالی در اختیار ندارد که بتواند با آن‌ها دیونش را ادا نماید و ممنوعیت تصرفات مالی وی، منوط به صدور حکم قضایی است که در صورت محکومیت به حجر عنوان «مُفلس» بر او اطلاق می‌شود (محقق سبزواری، ۱۴۲۳: ۵۷۲/۱؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۲۷۸/۲۵). حجر مفلس مشروط به چهار شرط است: نخست آنکه بدهی‌های شخص نزد حاکم به اثبات برسد؛ دوم آنکه بدهی‌های مزبور حال بوده و موعد پرداختشان باشد؛ سوم آنکه اموال وی کمتر از بدهی‌ها باشد؛ چهارم آنکه طلبکاران از حاکم، تقاضای ممنوعیت تصرفات مالی او را بنمایند. با اجتماع چهار شرط مزبور، حجر مفلس محقق می‌شود^۱ (طوسی، ۱۳۸۷: ۲/۲۵۰؛ ابن زهره حلبی، ۱۴۱۷: ۲۴۷؛ محقق حلی، ۱۴۰۸: ۷۷/۲).

مطلب مهم آن است که رابطه میان مفلس در فقه و ورشکسته در حقوق، تساوی نیست تا بتوان حکم ماده ۱۷۰ قانون مجازات اسلامی را به طور دقیق همسو با مبانی فقهی دانست؛ چرا که عنوان ورشکستگی، نه مانع اغیار و نه جامع افراد معرف است.

۱. برخی فقها شرط پنجمی را تحت عنوان مدیونیت در زمره شرایط لازم برای حجر مفلس بیان داشته‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۴: ۶/۱۴)، که با توجه به شرط نخست که متفرع بر بدهکاری شخص است، نیازی به ذکر جداگانه چنین شرطی نیست.

۱-۲-۱. ایراد عدم مانعیت

برخی از شرایط حجر مفلس در ورشکسته مورد بحث در حقوق لزوماً وجود ندارد؛ لذا به تبع بی اعتبار دانستن اقرار کسانیکه فاقد این شرایط هستند، هرچند از نظر حقوقی در اطلاق ورشکسته بر آنها نتوان تردید نمود، از جهت فقهی محل اشکال است.

پیرامون شرط نقصان اموال مفلس نسبت به دیون وی باید گفت که از منظر فقهی، حجر مفلس مستلزم احراز کمتر بودن مجموع دارایی مثبت شخص از بدهی های اوست، که در این راستا معوضات دین و مطالبات شخص نیز در زمره دارایی او محاسبه می شود (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۷۷/۲؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۲۷۹/۲۵؛ اصفهانی، ۱۴۲۲: ۴۸۸). این در حالی است که از منظر قانون تجارت ما که مقتبس از کد تجارت فرانسه است، ملاک ورشکستگی آن است که تاجر از دارایی های سهل الوصول خویش نتواند دیونش را ادا نماید و از پرداخت متوقف شود (اسکینی، ۱۳۹۲: ۴۰). از این رو در حقوق همسو با آرای برخی از فقهای اهل سنت (نووی، بی تا: ۲۷۸/۱۳؛ عمرانی شافعی، ۱۴۲۱: ۱۴۱/۶)، مواردی چون مطالبات جزء، دارایی ای که مانع از حجر شود، محسوب نمی شود (دمرجیلی و دیگران، ۱۳۹۵: ۷۳۹)، و با وجود چنین دارایی ای شخص ممکن است ورشکسته شود، در حالی که از نظر فقهی نباید حجر ناشی از افلاس، شامل این حالت شود.

در خصوص شرط ضرورت درخواست طلبکاران از دادگاه جهت حکم به حجر نیز باید توجه داشت که مطابق ماده ۴۱۵ قانون تجارت، امکان صدور حکم ورشکستگی محدود به تقاضای طلبکاران نشده است و با تقاضای خود تاجر و نیز درخواست دادستان نیز متصور است. هرچند بتوان مشروعیت حکم به حجر در صورت تقاضای تاجر را به جهت قول اقلیتی از فقها (علامه حلی، ۱۴۱۴: ۲۱/۱۴؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹: ۲۴۰/۱۶) پذیرفت، ولی اصدار حکم متعاقب درخواست دادستان، در معرض ایراد فقهی بوده و در بین فقهای اسلامی قائلی ندارد (حسینی عاملی، ۱۴۱۹: ۲۴۰/۱۶). از این رو ورشکسته به حکم متعاقب بر درخواست دادستان از نظر فقهی محجور نیست تا اقرار او در معرض آثار حقوقی موضوع ماده ۱۷۰ قانون مجازات اسلامی قرار گیرد.

۱-۲-۲. ایراد عدم جامعیت

برخی افراد از نظر فقهی، مصداق مفلسی هستند که در معرض حکم حجر قرار می‌گیرند، در حالی که به جهت آنکه برخی از شرایط حقوقی لازم در ورشکسته را ندارند، نمی‌توان آن‌ها را با توجه به ظاهر حکم ماده ۱۷۰ قانون مجازات اسلامی در معرض آثار ناظر بر اقرار موضوع آن ماده نمود.

برای نمونه، از نظر فقهی کمتر بودن دارایی فرد نسبت به بدهی‌هایش جهت صدور حکم حجر کفایت می‌کند و اینکه فرد بتواند با استقراض و استفاده از اعتبار تجاری خویش دیونش را بپردازد، مانع از افلاس او نخواهد بود. این در شرایطی است که از منظر قانون تجارت، ملاک ورشکستگی آن است که تاجر به هر طریقی هرچند استقراض بتواند دیونش را ادا نماید و از پرداخت متوقف شود. بنابراین چنانچه وی از طریق استقراض و تأدیه دیون با استفاده از اعتبار، جلوی توقف از تأدیه دیون را بگیرد، نمی‌توان حکم ورشکستگی او را صادر کرد (دمرچیلی و دیگران، ۱۳۹۵: ۷۳۹)؛ اما چنین موردی می‌تواند داخل در عنوان مفلس از نظر فقهی باشد.

با وجود آنچه بیان گردید، مهم‌ترین نکته در این قسمت آن است که حکم حجر در فقه، ناظر بر هر مستمندی است که اموالش کفاف دیونش را ننماید؛ اعم از آنکه شغل معمولی وی تجارت باشد یا خیر. این در حالی است که مطابق قانون تجارت، حکم ورشکستگی صرفاً متوجه تجار است. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که آیا اقرار افراد غیر تاجر که بدهکاری آن‌ها بر دارایی‌شان پیشی گرفته است، مشمول ماده ۱۷۰ قانون مجازات اسلامی خواهد بود؟ در پاسخ به این سؤال، تدقیق در پیشینه حقوقی مسئله لازم است. قانون اصول محاکمات حقوقی مصوب ۱۲۹۰ برای نخستین بار در ماده ۳۰۴، حکم اقرار را در ارتباط با اشخاصی در معرض افلاس چنین مقرر داشت:

«اقرار مدعی افلاس در امور راجعه به اموال خود به ملاحظه حفظ حقوق دیگران، منشأ حکم نمی‌شود تا افلاس یا عدم افلاس او معین شود».

افلاس در این قانون، ناظر بر تجار نبود و متعاقباً قانون اعسار و افلاس و اصلاح قانون تسریع محاکمات مصوب ۱۳۱۰ در ماده ۲، مفلس را کسی می‌دانست که «دارایی

او برای پرداخت مخارج عدلیه و یا بدهی او کافی نیست»، که اگر این عجز مالی، موقت و ناشی از عدم دسترسی به اموال می‌بود، در ارتباط با هزینه‌های قضایی مطابق ماده ۱ همین قانون، مسئله اعسار مطرح می‌شد. در ماده ۳۴ همین قانون تصریح شده بود مقررات افلاس و اعسار منصرف از تجار بوده و در خصوص ایشان باید مطابق قانون تجارت، درخواست توقف و ورشکستگی داده شود. قانون افلاس و اعسار به موجب قانون اعسار مصوب ۱۳۱۳ نسخ شد^۱ و دعوای اعسار به جای افلاس جایگزین شد که در معنایی اعم، هر دو دعوای اعسار و افلاس سابق را در بر می‌گرفت. مطابق ماده ۱ این قانون:

«معسر کسی است که به واسطه عدم کفایت دارایی یا عدم دسترسی به مال خود، قادر به تأدیه مخارج محاکمه یا دیون خود نباشد».

به رغم مقررات قانون اعسار، قانون‌گذار مدنی یک سال بعد در ۱۳۱۴ طی ماده ۱۲۶۴ مجدداً موضوع آثار حقوقی اقرار مفلس را در کنار ورشکسته مطرح نمود^۲ و چنین اقاری را نسبت به اموال خود بر ضرر دیان نافذ ندانست و در ماده ۱۲۶۵، حکم ماده ۳۰۴ قانون اصول محاکمات حقوقی را تکرار نمود. با وجود این، برخی حقوق‌دانان معتقدند:

«عنوان مفلس از موقعیت‌های حذف‌شده در حقوق کنونی است و معسر به جای آن قرار گرفته است و معسر اهلیت اقرار را از دست نمی‌دهد» (کانوزیان، ۱۳۸۷: ۷۶۳).

در پاسخ باید گفت با توجه به صراحت ۱۲۶۴ قانون مدنی که تا کنون نه به شکل صریح و نه ضمنی نسخ نشده است، اقرار مفلس مشمول همان آثار اقرار ورشکسته است و نمی‌توان مفلس و ورشکسته را مترادف دانست؛ زیرا قطع نظر از بلا دلیل بودن اعتبار چنین معنایی برای مفلس، ترتب حکم بر دو موضوع اقرار مفلس و ورشکسته که با او عاطفه با هم جمع شده‌اند، نشان از تفکیک معنایی مفلس از ورشکسته دارد و از طرفی، معنای مفلس را باید بر اساس قوانین سابق جستجو نمود که ناظر بر غیر تجاری است

۱. قانون مزبور نیز به نوبه خود در سال ۱۳۹۳ به موجب قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی صریحاً نسخ شده است.

۲. مواد ۱۲۰۷ تا ۱۳۳۵ قانون مدنی در سال ۱۳۱۴ به تصویب رسیده‌اند (در این باره ر. ک: ناینی، ۱۳۸۶: ۳۵).

که دارای‌شان کفاف بدهی‌هایشان را نمی‌دهد. اینکه قانون اعسار بر عدم پذیرش دعوای مستقلی با عنوان افلاس حکم نموده است نیز خللی بر این موضع وارد نمی‌کند؛ زیرا اولاً در این قانون، محتوای افلاس نفی نشده، بلکه با ادغام با دعوای اعسار در معنای مضیقی که در مقررات گذشته داشت، همچنان اعتبار خود را حفظ نموده است و ثانیاً همین که قانون متأخر مدنی به جای ترتب حکم بر معسر، آن را بر مفلس بار نموده است، قوی‌ترین دلیل بر آن است که قانون‌گذار صرفاً در صدد نافذ ندانستن اقرار بر مفلس و نه معسر در آن معنای اعم بوده است. تعریف مفلس نیز در پیشینه تقنینی کشور مشخص بوده و نسخ یک قانون مستلزم آن نیست که نتوان تعاریف آن را نسبت به برخی از اصطلاحات که در مقررات بعدی تکرار می‌شوند، معتبر دانست، مادام که قانون‌گذار تعریف جدیدی برای آن اصطلاح بیان نکرده باشد. از این رو در جمع‌بندی بحث کنونی باید گفت که به رغم سکوت ماده ۱۷۰ قانون مجازات اسلامی در مورد اقرار مفلس که در جای خود مورد اشکال است، با توجه به مبنای فقهی که دلالت بر وحدت ملاک تجار و غیر تجار از جهت عدم نفوذ اقرار بر ایشان در جایی که اموال آن‌ها کفایت دیونشان را ننماید، دارد، باید گفت موافق ماده ۱۲۶۴ قانون مدنی، اقرار مفلس نسبت به ضمان مالی ناشی از جرم نیز در حکم اقرار شخص ورشکسته است. البته با توجه به مبنای فقهی در این خصوص لازم است که حکم اعسار شخص به موجب قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی صادر شده باشد، هرچند حقیقتاً قانون‌گذار باید در راستای اسلامی‌سازی قوانین، این مسئله را با صراحت و به شکل واضح در قوانین پیش‌بینی نماید تا زمینه تشتت و تهافت در برداشت‌های حقوقی و قضایی نیز منتفی شود.

۲. قلمرو و آثار اقرار

محتوای اقرار در پرونده کیفری می‌تواند در یکی از دو قالب دعوای عمومی و خصوصی ناشی از جرم تصویر شود. در هر کدام از این حالات نیز ممکن است مقرّبه صبغه مالی داشته باشد یا خیر. توضیح آنکه گاه اقرار مثبت امری مالی است، مانند جزای نقدی در دعوای عمومی یا جبران خسارات یا رد مال در دعوای خصوصی ناشی

از جرم؛ متقابلاً گاه اقرار به موضوعی است که نتیجه غیر مالی را به دنبال دارد، نظیر حبس در دعوای عمومی و یا الزام به عذرخواهی یا درج حکم در جراید در چارچوب دعوای خصوصی ناشی از جرم.

قانون‌گذار در ماده ۱۷۰ قانون مجازات اسلامی، مورد اقرار را به دو قسمت امر کیفری و ضمان مالی ناشی از جرم تفکیک نموده و نسبت به موضوع نخست، اقرار را نافذ دانسته و نسبت به موضوع دوم آن را بی اعتبار شمرده است. اولاً این تقسیم دقیق نیست؛ زیرا از یکسو جامع نیست به نحوی که مقنن حکم موارد متضمن ضمانت اجراهای غیر کیفری که مشمول ضمان مالی ناشی از جرم نیستند، مانند طرق غیر مالی رفع زیان‌های معنوی موضوع تبصره ۱ ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری را مشخص نکرده است. از سوی دیگر، نسبت به ضمانت اجراهایی که واجد هر دو جنبه کیفری و ضمان مالی هستند، مانند دیه، حکم روشنی ندارد و به گونه‌ای که در ادامه اشاره خواهد شد، سبب اختلاف نظر نیز شده است. علاوه بر ایرادات مزبور، اطلاق عبارت امور کیفری در ماده ۱۷۰ قانون مجازات اسلامی، هر دو دسته مجازات‌های مالی و غیر مالی را در بر می‌گیرد که چنین اطلاقی نیز در جای خود از منظر فقهی محل بحث است.

اجمالاً باید گفت ملاک اصلی فقها در تحدید اثر اقرار ورشکسته و مفلس، دائرمدار مالی یا غیر مالی بودن مقرّبه است، به نحوی که اگر اقرار به امر غیر مالی باشد، اعم از آنکه صبغه کیفری داشته باشد، مانند قصاص و حدود، و یا جنبه جبران معنوی زیان‌های وارده را داشته باشد، مانند الزام به عذرخواهی، در اعتبار و نفوذ اقرار تردیدی نیست. از همین روست که فقها نه تنها در ارتباط با قصاص و حدود، اقرار را نافذ دانسته‌اند (طوسی، ۱۳۸۷: ۲۲۷/۷؛ محقق حلی، ۱۴۰۸: ۲۰۳/۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۴: ۳۲/۱۴؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۲۰۵/۴۲)، بلکه در بیانی اعم، اقرار مفلس را در کلیه امور غیر مالی مؤثر و کارا می‌دانند (جبعی عاملی، ۱۴۱۰: ۳۸۷/۶؛ طباطبایی حائری، ۱۴۱۸: ۱۲۸/۱۳). در تقویت این حکم می‌توان به عموم دلیل اقرار استناد نمود، که مانعی نه از جهت اهلیت مقرّ عاقل، بالغ و رشید وجود دارد و نه از حیث مورد اقرار؛ چون حجر ناشی از ورشکستگی صرفاً جنبه حمایت از حقوق مالی طلبکاران را دارد، لذا مانعی در نفوذ چنین اقراری نیست.

با وجود این در سه مورد، موضوع نیازمند بررسی دقیق‌تر است: ضمان مالی ناشی از جرم، امور کیفری دارای جنبه مالی نظیر جزای نقدی، و امور دارای هر دو جنبه کیفری و ضمان مالی مانند دیه. وجه اشتراک موضوعات مزبور، وجود صبغه مالی آنهاست که همین خصوصیت، سبب تردید در اعتبار اقرار ورشکسته به چنین موضوعاتی شده است. از این رو لازم است در ابتدا کلیت حجر ورشکسته در امور مالی تبیین شود، آنگاه به طور خاص حکم اقرار وی را در این قلمرو بررسی نماییم.

۱-۲. حجر ورشکسته در تصرفات مالی

مبنای اصلی بی‌اعتباری اقرار مفلس و ورشکسته، اقتضای حجر وی در راستای صیانت از حقوق طلبکاران است تا با مشارکت مقرّله با ایشان، وصول مطالبات ایشان محدود نشود. از این رو لازم است در آغاز، اصل وجاهت حجر ایشان در تصرفات مالی مشخص شود. در این خصوص باید گفت حجر مفلس مبتنی بر دو دلیل است: نخست برخی روایات که هیچ کدام بر این امر دلالتی ندارند و دوم اجماع که استناد به آن نیز محل اشکال است.

۱-۱-۲. روایات

جهت اثبات حجر مفلس، سه حدیث مورد استناد قرار گرفته است: نخست، روایت غیاث بن ابراهیم است که از نظر سندی معتبر است و از امام صادق علیه السلام و ایشان از پدر بزرگوارش چنین نقل می‌کند:

«أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام كَانَ يَحْبِسُ فِي الدِّينِ، فَإِذَا تَبَيَّنَ لَهُ حَاجَةٌ وَإِفْلَاسٌ، خَلَّى سَبِيلَهُ حَتَّى يَسْتَفِيدَ مَالًا» (حز عاملی، ۱۴۰۹: ۴۱۸/۱۸).

مطابق این روایت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در قضیه بدهکاری، شخص را حبس می‌کرد؛ پس اگر نیازمندی و ناداری او مشخص می‌شد، رهایش می‌فرمود تا کسب مال کند. مشابه همین مضمون را نیز اصبع بن نباته از سیره حضرت امام علی علیه السلام نقل کرده است (همان: ۲۴۷/۲۷).

دوم، روایت سکونی از امام صادق علیه السلام است که ایشان از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

«أَنْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَحْبِسُ فِي الدِّينِ، ثُمَّ يَنْظُرُ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ أُعْطِيَ الْغَرْمَاءَ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ، دَفَعَهُ إِلَى الْغَرْمَاءِ، فَيَقُولُ لَهُمْ اصْنَعُوا بِهِ مَا شِئْتُمْ، إِنْ شِئْتُمْ آجِرُوهُ وَإِنْ شِئْتُمْ اسْتَعْمَلُوهُ» (همان: ۴۱۹/۱۸).

در این روایت، شیوه برخورد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با بدهکاران این گونه توصیف شده است که آن‌ها را حبس نموده و در مورد وضعیت مالی ایشان بررسی می‌فرمود؛ در صورت داشتن مال آن را به طلبکاران می‌داد و در غیر این صورت به ایشان اجازه می‌داد که او را به اجاره داده یا به کار بگمارند.

در مورد روایات مزبور، اولاً مفاد این روایات ناظر بر کسانی است که هنوز وضعیت مالی ایشان روشن نیست؛ لذا جهت احراز تمکن مالی، مدتی حبس می‌شوند و از این رو، ارتباطی با حکم حجر مفلس که ناداری او محرز شده است، ندارند. ثانیاً حتی پس از آنکه عجز فرد از پرداخت بدهی‌هایش ثابت شد، هیچ کدام از روایات اشاره‌ای به اختیار حاکم برای منع شخص از تصرفات مالی ندارند؛ بلکه حسب روایت نخست، شخص آزاد می‌شود تا بدهی‌اش را پردازد و در روایت دوم، تحویل طلبکار داده می‌شود تا با اجاره دادن یا به خدمت گرفتن وی، طلبشان را استیفا کنند، که قطع نظر از آنکه هیچ کدام از این تعابیر دلالتی هرچند ضعیف بر حجر مفلس ندارند، مدلول روایات در این قسمت با هم تعارض دارند و همین موجب شده است که فقها با توجه به سازگاری روایت غیاث با نص قرآن مبنی بر امهال به بدهکار جهت پرداخت بدهی ﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾ (بقره/۲۸۰) از حکم این فراز روایت سکونی که بر به کارگیری بدهکار دلالت دارد، اعراض نمایند (طوسی، ۱۴۰۷: ۲۷۲/۳؛ ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۱۹۶/۲؛ ابن زهره حلبی، ۱۴۱۷: ۲۴۹-۲۵۰) و هم حکم اخیر و هم حتی حبس شخص قبل از اثبات موجب را مخالف عقل و نقل بدانند (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳: ۱۳۳/۱۲؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹: ۷۳/۱۰؛ مجاهد طباطبایی، بی‌تا: ۲۰-۲۱).

حدیث سوم نیز که راوی آن غیاث بن ابراهیم است، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که از پدر بزرگوارش چنین نقل فرمود:

«أَنْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَفْلَسُ الرَّجُلَ إِذَا التَّوَىٰ عَلَىٰ غَرْمَانِهِ، ثُمَّ يَأْمُرُ بِهِ فَيَقْسِمُ مَالَهُ بَيْنَهُم بِالْحَصَصِ، فَإِنْ أْبَىٰ بَاعَهُ فَقَسَمَ بَيْنَهُم مَالَهُ» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۴۱۶/۱۸).

مطابق این روایت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به بدهکاری که طلبکارانش را سر می‌دواند، حکم به افلاس می‌داد، سپس دستور می‌داد اموالش را به نسبت طلب میان آن‌ها تقسیم کند و چنانچه استنکاف می‌ورزید، اموال او را فروخته و میان طلبکاران تقسیم می‌فرمود. در پاسخ به این روایت نیز گفته می‌شود: اولاً روایت ناظر بر مطلق افراد مفلس نیست، بلکه به مفلسی اختصاص دارد که طلبکار را با وعده و وعید اذیت می‌نماید، که با تسامح می‌توان آن را به ورشکستگی به تقلب نزدیک نمود (آل بحرالعلوم، ۱۴۰۳: ۲۵۸/۳). ثانیاً همین روایت را شیخ کلینی در سند دیگری از سوی عمار نقل نموده است که در آن به جای تعبیر «یفلس الرجل»، عبارت «یحبس الرجل» آمده است. مشابه این تعبیر در نقل شیخ صدوق نیز آمده است (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۴۱۷/۱۸) که اتفاقاً تعبیر مزبور با عبارات روایات سابق، خصوصاً روایت اصبع بن نباته که از نظر تعداد بیشتر هستند، هماهنگ است و برخی فقها صحیح بودن این تعبیر را محتمل‌تر دانسته‌اند (تبریزی، بی‌تا: ۱۴۰). حتی اگر قائل به ترجیح نقلی که متضمن حبس بدهکار است، نشویم، قدر متیقن با وجود تعارض نقل‌ها هیچ کدام از آن‌ها ثابت نمی‌شوند. گفته شده است که حبس به معنای منع از تصرف در اموال است و اینکه حضرت علیه السلام در روایت اخیر و نیز روایت سکونی، دستور به تقسیم مال داده و یا شخصاً اقدام به آن می‌فرمود، دلیلی بر آن است که خود بدهکار از تصرف مالی ممنوع است (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۵/۲۸۱؛ حسینی روحانی، ۱۴۱۲: ۲۰/۱۲۵-۱۲۶). در پاسخ به این مطلب نیز گفته می‌شود: اولاً معنا کردن حبس به منع از تصرف مالی، ادعایی بلاوجه است؛ به ویژه که حبس بدهکار در معتبره سابق غیاث و نیز روایت سکونی نیز آمده بود که تحمیل چنین معنایی به حبس با ظاهر اخبار ناسازگار است. ثانیاً امر به تقسیم مال و یا تصدی این موضوع از سوی حاکم، مستلزم حجر بدهکار و عدم نفوذ معاملات او درباره اموالش نیست و روایت نیز از این جهت ظهوری ندارد؛ چه اینکه اصلاً اگر وضعیت بدهکار در حد افلاس هم نباشد، به اتفاق فقها طلبکار می‌تواند به مقاصه از اموال او بردارد، در حالی که کسی ملترم به این معنا نشده است که به دلیل وجود چنین حقی، مطلق بدهکار محجور خواهد بود.

باری حقیقتاً روایات بیان شده، قابلیت استناد بر حجر مفلس را ندارند (آل عصفور

بحرانی، ۱۴۰۵: ۳۸۵-۳۸۳/۲۰ و باید دلیل دوم را مورد بررسی قرار داد.

۲-۱-۲. اجماع

تزلزل استنادپذیری اخبار اثبات حجر مفلس و ورشکسته موجب شده است که بعضی از فقها تنها دلیل بر این حکم را اجماع بدانند (آل بحر العلوم، ۱۴۰۳: ۲۵۹/۳؛ صدر، ۱۴۲۰: ۲۳۴/۴)؛ اجماعی که تحقق آن را در هر دو شکل منقول و محصل نسبت به حجر مفلس ادعا نموده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۸۱/۲۵). در پاسخ به این دلیل نیز باید گفت که چون چنین اجماعی مدرکی و یا دست کم محتمل‌المدرکیه است، حجیتی ندارد، و همین استنادناپذیری اجماع نیز سبب شده است که برخی صریحاً حکم به حجر مفلس و ورشکسته را نپذیرند (آل عصفور بحرانی، ۱۴۰۵: ۳۸۵-۳۸۳/۲۰؛ شوشتری، ۱۴۰۶: ۲۳/۸؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۱۵: ۲۴۵-۲۴۴/۲). در هر صورت با توجه به خلاف قاعده بودن حجر اشخاص و مقتضای اصل تسلیط باید از توسعه حکم ممنوعیت تصرفات مالی به افراد مفلس خودداری نمود.

۲-۲. اقرار ورشکسته در موضوعات مالی

همان گونه که گذشت، از نظر فقهی، حجر مفلس مستظهر به دلایل محکمی نیست تا بتوان از آن دفاع نمود. با وجود این، حتی با فرض پذیرش چنین دلایلی باید آن را به انشائات و تصرفات مالی منصرف دانست و از تعمیم آن به اقرار که جنبه اخبار دارد، خودداری کرد؛ وجه تمایزی که در برخی آثار فقهی مورد توجه قرار گرفته است (کرکی عاملی، ۱۴۱۴: ۲۳۳/۵؛ جبعی عاملی، ۱۴۱۳: ۹۳/۱۱).

در این راستا باید افزود در نفوذ اقرار مفلس نسبت به خود مقرر تردیدی نیست؛ اما در اینکه آیا چنین اقراری وضعیت طلبکاران را متأثر می‌سازد، برخی تردیدها مطرح شده است که در دلالت ادله حجر مفلس بر این مسئله باید گفت دلالت روایات استنادی، ناظر بر تقسیم مال میان طلبکاران است و نسبت به بی‌اعتباری اقرار اشعاری ندارند؛ مسئله‌ای که مورد توجه برخی از اساطین فقه قرار گرفته است (علامه حلی، ۱۴۱۴: ۲۸/۱۴). همین امر سبب مخالفت بسیاری از فقها با عدم نفوذ اقرار مفلس شده است، به گونه‌ای که حتی دیگر اجماع نیز در این زمینه قابل احتجاج نیست. ضرورت اکتفا

در احکام خلاف قاعده به قدر متیقن از یکسو و نداشتن اطلاق ادله لبی از سوی دیگر، اقتضا می‌کند که اجماع بر حجر مفلس نیز نتواند اقرار وی را در بر گیرد؛ به ویژه آنکه تعداد قابل توجهی نه فقط از میان متأخران که قدما نیز به شکل کلی یا جزئی بر نفوذ اقرار مفلس و ورشکسته در حق طلبکاران تصریح نموده‌اند. برخی اصولاً اقرار ورشکسته و مفلس را در حق طلبکاران نافذ دانسته‌اند (طوسی، ۱۳۸۷: ۲۷۲/۲-۲۷۳؛ ابن سعید حلّی، ۱۴۰۵: ۳۶۳) و بسیاری نیز بی‌آنکه به شکل جامع بحث نمایند، در مورد دین سابق بر حجر، صریحاً بر شراکت مقررله با بستانکاران فتوا داده‌اند (ابن زهره حلبی، ۱۴۱۷: ۲۴۸؛ طبرسی، ۱۴۱۰: ۵۶۳/۱؛ بیهقی کیدری، ۱۴۱۶: ۲۹۳؛ محقق حلّی، ۱۴۰۸: ۷۸/۲).

با وجود این، برخی دلایل به طور جداگانه جهت بی‌اعتبار دانستن اقرار مفلس و ورشکسته مورد اشاره قرار گرفته‌اند که لازم است بررسی شوند و در ادامه، وضعیت حقوقی اقرار ورشکسته در موضوعات مالی مطرح در ماده ۱۷۰ قانون مجازات اسلامی به بحث گذاشته شود.

۱-۲-۲. درنگی در دلایل عدم اعتبار اقرار ورشکسته و مفلس

دو مسئله تضرر طلبکاران از اقرار ورشکسته و در معرض اتهام بودن ورشکسته در اقرار خویش، مهم‌ترین دلایل قائلان به بی‌اعتباری چنین اقراری هستند که در ادامه بررسی می‌شوند.

۱-۲-۲-۱. اثر اقرار در اضرار به حقوق مالی طلبکاران

گفته شده که چون حق طلبکاران بر اموال ورشکسته تعلق گرفته است، چنین اقراری به جهت ضرری که به ایشان وارد می‌کند، شرایط اعتبار را ندارد و به تعبیر دیگر، مصداق اقرار در حق ثالث است. در پاسخ باید گفت: اولاً اینکه اموال ورشکسته متعلق حق طلبکاران قرار دارد، سخنی بدون پشتوانه است؛ چرا که حتی اگر حجر ورشکسته را بپذیریم که دلایل آن مورد مناقشه قرار گرفت، همان طور که بعضی از فقها بیان داشته‌اند، معنای حجر این نیست که اموال ورشکسته متعلق به حق بستانکاران قلمداد شود، به گونه‌ای که تصرف او در آن‌ها، مصداق تصرف در متعلق حق ایشان باشد؛ بلکه معنای حجر وی آن است که از تصرف در اموالش از طریق خرید و فروش و نقل

و انتقال ممنوع است و مکلف خواهد بود به حکم حاکم آنها را به نسبت طلب میان بستانکاران تقسیم کند و در صورت امتناع، حاکم به قائم مقامی وی، این کار را انجام می دهد (فیاض کابلی، ۱۳۷۸: ۳/۳۵۱-۳۵۲). به بیان دیگر، حجر مفلس ناشی از حکم حاکم بر ممنوعیت نقل و انتقال اموال و نه تعلق آنها به طلبکاران است تا اقرار نسبت به آنها، اقرار در حق دیگری محسوب شود. ثانیاً اطلاق ضرر بر شراکت کسی که حقیقتش با دلیل ثابت شده است، منتفی است؛ چه اقرار موجد حق برای مقرّله نیست که بتوان بر آن اطلاق اضرار نمود، بلکه اخبار از حقی است که سابقاً تحقق یافته است. علاوه بر آنکه اصل ایراد ضرر به طلبکاران نیز مسلم نیست، بلکه به نسبت فرد فرد طلبکاران و مقرّله محتمل است؛ به ویژه در جایی که حق آنها نیز به واسطه اقرار مقدم بر حجر ثابت شده باشد (مجاهد طباطبایی، بی تا: ۵۱-۵۲)، که در این صورت باید گفت عدم پذیرش اقرار، به معنای اضرار حتمی به یک مقرّله جهت احتراز از ایراد ضرر محتمل به یک مقرّله دیگر است، بدون آنکه ترجیحی وجود داشته باشد. ممکن است گفته شود وجه رجحان آن است که ثبوت حق سایر طلبکاران، ناشی از بینه یا اقرار مقدم بر حجر بوده است، در حالی که در مورد کنونی اقرار در زمان حجر مطرح می باشد. پاسخ به این ایراد نیز در تزلزل دلایل حجر مفلس مورد اشاره قرار گرفت.

۲-۱-۲-۲. متهم بودن ورشکسته و مفلس در اقرار

یکی دیگر از اشکالاتی که از سوی فقهای اهل سنت مطرح شده است آن است که چون نفوذ اقرار، متضمن اضرار به طلبکاران است، لذا ورشکسته در اقرار خود متهم است و همین امر مانع پذیرش اقرار است. علامه حلّی در تذکره پس از ذکر قول اهل سنت پاسخ می دهد:

«ایراد در معرض تهمت بودن مقرّمتفی است؛ زیرا ضرر اقرار نسبت به خود مقرّمتفی از میزانی است که در حق طلبکاران ممکن است تصور شود. پس نمی توان تهمتی را متوجه او نمود؛ خصوصاً اینکه ظاهر حال انسان آن است که به دینی علیه خویش اقرار نمی کند در حالی که مدیون نیست» (علامه حلّی، ۱۴۱۴: ۲۹/۱۴).

بعضی در پاسخ بیان داشته اند که به جهت امکان تبانی مقرّله با مقرّله به منظور تأخیر

در رسیدن طلبکاران به حقوق خویش، نمی‌توان در معرض تهمت بودن مقرر ورشکسته را منتفی دانست (کرکی عاملی، ۱۴۱۴: ۲۳۴/۵)؛ علاوه بر آنکه زیان زدن به خود، مانع از اضرار به دیگران نیست (جبعی عاملی، ۱۴۱۳: ۹۱/۴-۹۲). در پاسخ به این اشکال نیز باید گفت که هرچند نمی‌توان چنین تهمتی را غیر ممکن دانست، ولی اولاً چنین موردی عادتاً اتفاق نمی‌افتد؛ به ویژه در دعاوی کیفری که اقرار شخص اصولاً علاوه بر ضمان مالی ناشی از جرم، ضمانت اجرای کیفری را نیز در پی دارد. متهم نمودن مقرر به مراتب دشوارتر است؛ چرا که چگونه شخص حاضر می‌شود برای محدود کردن میزان دسترسی طلبکار به طلبش، هم ذمه خود را از نظر مدنی بیش از پیش مشغول نماید و هم مجازات رفتار مورد اقرار را متحمل شود! همین مطلب سبب شده تا برخی فقها در مورد اقرار ورشکسته به سرقت، علاوه بر حکم به حد، ضمان مالی نسبت به مال مسروق را نیز ثابت شده بدانند؛ با این توضیح که چنین اقراری از تهمت به دور است (علامه حلی، ۱۴۱۴: ۳۱/۱۴). ثانیاً با فرض پذیرش، تبانی همواره وجود ندارد و احراز موردی آن موجب درستی صغرای استدلال نمی‌شود (مجاهد طباطبایی، بی‌تا: ۵۲)؛ چه در غیر این صورت در بسیاری از اقراریر، همین ایراد را می‌توان مطرح نمود و عملاً موجب لغو قاعده اقرار و نادیده گرفتن عمومات متضمن آن می‌شویم و چه بسا همین نکته موجب شده است که عده‌ای از فقها با التفات به عدم کفایت ایراد اتهام به مقرر برای بی‌اعتبار نمودن اقرار، عدم علم به درستی اقرار را مطرح کنند (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۸۷/۲۵)، که بطلان این تقریر مستغنی از استدلال است؛ چه، دلایل مستقیمی چون اقرار و شهادت، طریق به واقع هستند، اعم از آنکه افاده علم نمایند یا خیر، و اشتراط حجیت این ادله به حصول علم به تطابق آن‌ها با واقع، مخالف مبانی فقهی است.

با توجه به حجیت اقرار فرد واجد اهلیت و اینکه مال ورشکسته بنا بر عموم روایات باید میان طلبکاران، اعم از آنکه طلب آن‌ها با اقرار یا بینه ثابت شده باشد، تقسیم شود و نیز با توجه به وارد نبودن اشکالات و دلایل قائلان به عدم نفوذ اقرار در حق طلبکاران، به نظر می‌رسد قول به نفوذ اقرار ورشکسته در امور مالی نسبت به طلبکاران از اتقان بیشتری برخوردار است.

۲-۲-۲. وضعیت حقوقی اقرار ورشکسته و مفلس

در ادامه با توجه به حکم ماده ۱۷۰ قانون مجازات اسلامی، وضعیت اقرار ورشکسته را در سه موضوع ضمان مالی ناشی از جرم، مجازات‌های محض دارای جنبه مالی، و دیه بررسی می‌نماییم.

۲-۲-۲-۱. اقرار در ضمان مالی ناشی از جرم

ضمان مالی ناشی از جرم دو صورت دارد؛ گاه ارتکاب جرم موجب تحقق ضمان بزهکار نسبت به عین مال می‌شود، مانند مسئولیت سارق نسبت به رد مال مسروق و یا ضمان خائن در امانت نسبت به مال امانی تصاحب‌شده؛ و گاه این ضمان جنبه دین دارد، مثل مسئولیت صادرکننده چک پرداخت‌نشده و یا ضمان مرتکب جرم تخریب نسبت به مالی که از بین برده است. ماده ۱۷۰ قانون مجازات اسلامی به طور مطلق اقرار ورشکسته به ضمان مالی ناشی از جرم را اعم از آنکه نسبت به عین و یا دین باشد، معتبر ندانسته است.

حکم قانون‌گذار در عدم اعتبار اقرار ورشکسته نسبت به مطلق ضمان مالی ناشی از جرم، خلاف موازین فقهی است؛ زیرا فقها نسبت به اعتبار اقرار مفلس در امور مالی و نفوذ آن نسبت به خود مقرر اتفاق نظر دارند و در این زمینه تردیدی نیست.^۱ لذا رویکرد قانون‌گذار در همسان‌انگاری حکم اقرار ورشکسته با سفیهی که اقرارش در این مسائل به جهت فقدان اهلیت باطل است، توجیه شرعی ندارد. نهایت آنکه حتی اگر مقنن، مبنای فقهایی که حجر مفلس را به اقرار وی نیز تعمیم داده‌اند، پذیرفته باشد، باید همانند ماده ۱۲۶۴ قانون مدنی، بر عدم نفوذ چنین اقباری صرفاً در حق بستانکاران تصریح می‌کرد، نه آنکه اصل اقرار را به طور کلی بی‌اعتبار بداند.

از این گذشته، همان طور که بیان گردید، عدم نفوذ اقرار ورشکسته نسبت به طلبکاران نیز قابل مناقشه است؛ چه اینکه در خصوص نفوذ چنین اقراری در عین و دین

۱. ظاهر سخن برخی فقها، بی‌اعتباری اقرار مفلس نسبت به عین مال است (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۴۹۹/۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۰: ۳۹۸/۱)؛ لکن منظور ایشان را باید بی‌اعتباری نسبت به حق طلبکار در مال دانست، نه آنکه نسبت به خود مقرر، مثبت اشتغال ذمه نشود.

نسبت به حقوق دین، تشتت بسیار زیادی میان آرای اندیشمندان فقهی مشاهده می‌شود، به نحوی که زمینه طرح نظریات متعددی را فراهم نموده است. نظریه نخست، نفوذ اقرار نسبت به طلبکاران و شریک شدن مقرّله با ایشان در اموال مفلس و ورشکسته در مطلق دین و عین می‌باشد؛ مگر در موردی که اقرار به دینی بشود که بعد از حجر ایجاد شده و منشأ قراردادی دارد^۱ (طوسی، ۱۳۸۷: ۲/۲۷۲-۲۷۳؛ علامه حلی، ۱۴۱۴: ۱۴/۲۸-۳۰؛ همو، ۱۴۲۰: ۲/۵۱۰؛ ابن سعید حلی، ۱۴۰۵: ۳۶۳؛ قطن حلی، ۱۴۲۴: ۱/۴۴۷-۴۴۸). نظریه دوم آن است که اقرار نسبت به طلبکاران در دین سابق به طور مطلق و در دین مؤخر بر حجر به شرطی که منشأ قهری داشته باشد، پذیرفته می‌شود؛^۲ ولی اقرار نسبت به عین و نیز دینی که پس از حجر ایجاد شده و منشأ قراردادی دارد، موجب مشارکت مقرّله با بستانکاران نمی‌گردد (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۲/۹۳-۹۴؛ موسوی سبزواری، ۱۴۱۳: ۲۱/۱۵۹-۱۶۰). بر اساس نظریه سوم، اقرار نسبت به عین و دینی که منشأ آن به پیش از حجر برمی‌گردد، نسبت به طلبکاران پذیرفته نمی‌شود، اما نسبت به دین بعد از حجر، چنانچه منشأ قهری داشته باشد، در حق طلبکاران نافذ است و در غیر این صورت موجب مشارکت با ایشان نخواهد شد (جبعی عاملی، ۱۴۱۰: ۴/۳۰-۳۴).^۳ مطابق نظریه چهارم، اقرار به مطلق دین و عین نسبت به بستانکاران نافذ نیست (علامه حلی، ۱۴۱۰: ۱/۳۹۸؛ عاملی جزینی، ۱۴۱۴: ۲/۲۰۶؛ جبعی عاملی، ۱۴۱۴: ۲/۲۰۶؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳: ۹/۲۴۲-۲۴۳؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۲۵/۲۸۷-۲۸۸؛ نجفی کاشف الغطاء، ۱۳۶۶: ۴/۴؛ موسوی خمینی، بی‌تا: ۱۹/۲). نظریه پنجم نیز ملاک را دائرمدار

۱. شیخ طوسی در مسووط در مورد اقرار ورشکسته به دین بعد از حجر، در جایی که دائن به اختیار مالش را در اختیار ورشکسته قرار داده است، معتقد است که مقرّله با طلبکاران شریک نمی‌شود؛ چون آگاهی داشته که مالش متعلق حق طلبکاران قرار خواهد گرفت. لذا این بدان معناست که وی رضایت داشته که طلبش به صورت مؤجل بر ذمه ورشکسته باشد (طوسی، ۱۳۸۷: ۲/۲۷۲-۲۷۳ و ۲۲۷/۷). برخی فقها حتی بر عدم ضرورت علم به حجر تصریح کرده و جهل را حمل بر کوتاهی فرد دانسته‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۴: ۲۹/۱۴).

۲. برخی فقها این بحث را دائرمدار جایی می‌دانند که دین ناشی از اقدامی بوده است که بدون خواست و رضایت طرفین ایجاد شده باشد و منصرف از مواردی چون ارتکاب جرم عمدی می‌دانند که مرتکب با اراده آن را انجام داده است (حسینی عاملی، ۱۴۱۹: ۱۶/۲۶۶).

۳. فقها اقرار به دینی را که زمان حدوث آن مشخص نشده باشد، به جهت اصالت تأخر و عدم تعلق، حمل بر دین ایجادشده پس از حجر نموده‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۴: ۱۴/۳۰).

عدالت یا همان در معرض تهمت نبودن مقر از جهت داشتن وثاقت دانسته و بدون اینکه میان اقرار به دین یا عین تفاوتی قائل شود، در صورت وجود این شرط، اقرار مفلس را مطلقاً نافذ دانسته و در غیر این صورت، آن را نسبت به طلبکاران نافذ نمی‌داند (عاملی جزینی، ۱۴۱۷: ۱۲۸/۳-۱۲۹؛ صیمری بحرانی، ۱۴۲۰: ۱۶۴/۲؛ حسینی روحانی، ۱۴۱۲: ۱۲۸/۲۰-۱۳۰).

در مقام ارزیابی نظرات ارائه شده باید حق را به قائلان نظریه نخست داد؛ زیرا دلیلی بر بی اعتباری اقرار ورشکسته در ضمان مالی نسبت به طلبکاران وجود ندارد. در جایی که متعلق ضمان، عین اموال باشد، که اساساً با توجه به آنکه اصل بر عدم مالکیت بوده، مگر آنکه خلاف آن با دلیل یا اماره ثابت شود، و در جایی که خود شخص اقرار بر تعلق عین به دیگری می‌کند، حتی اماره تصرف نیز حسب ماده ۳۷ قانون مدنی جهت اثبات مالکیت او کارساز نخواهد بود تا از این طریق بتوان برای طلبکار حقی بر آن متصور شد. در این راستا تفاوتی نمی‌کند جرمی که موجب خروج عین از تصرف بزه دیده شده است، حسب اقرار، قبل و یا بعد از حجر ورشکسته ارتکاب یافته باشد. اما اگر متعلق ضمان، دین باشد، چنانچه منشأ دین به پیش از دوره حجر برگردد، دلیلی که اعتبار اقرار را مخدوش نماید، وجود ندارد؛ ولی اگر دین بعد از ورشکستگی ایجاد شده باشد، باید میان دو حالتی که منشأ آن قهری یا قراردادی باشد، تفاوت قائل شد و در حالت نخست، اقرار نافذ بوده، ولی در صورت اخیر حسب مبنای حجری که مورد پذیرش مقنن قرار گرفته است، اقرار نمی‌تواند موجب مشارکت مقرّله با طلبکاران شود؛ زیرا در این صورت، در حقیقت ورشکسته در دوره حجر یک عمل حقوقی را انشا نموده که متضمن تصرف مالی است که ممنوع از آن بوده است. لذا مانع از عدم ترتب آثار حقوقی نه در خود اقرار، که در ماهیت مقرّبه نهفته است. از این رو چنین اقراری هر چند همچنان بنا بر عموماً قاعده اقرار موجب اشتغال ذمه مقر خواهد شد، ولی نمی‌توانسته ضرری را بر بستانکاران تحمیل نماید. از این رو در جایی که ضمان مالی ناشی از جرم بر دین حادث پس از حجر تعلق گرفته باشد، باید دید که آیا منشأ قراردادی داشته است یا خیر؟ در حالت نخست، مثل اینکه ورشکسته طی معامله‌ای با دیگری، چکی پرداخت نشدنی صادر می‌کند، مقرّله با طلبکاران شریک نخواهد شد، و در حالت دوم، نظیر آنکه ورشکسته مال متعلق به بزه دیده را اتلاف کرده است، چون وی

در چارچوب اعمال حقوقی، انشایی نداشته که صدق تصرف حقوقی کند، نباید در اخذ وی به اقرارش بر چنین ضمانتی تردید نمود، و اصل ضرورت جبران زیان خصوصاً در مواردی که جنبه کیفری نیز دارد، مؤید چنین دیدگاهی است.

۲-۲-۲. اقرار ورشکسته در مجازات‌های محض مالی^۱

مجازات قصاص و حد که صبغه مالی ندارند، اما دیات چون در کنار جنبه کیفری، برای آن ماهیت مدنی نیز قائل شده‌اند، در قسمت بعد بررسی خواهد شد؛ لذا بحث کنونی مربوط به تعزیرات مالی مانند جزای نقدی است. در مورد اقرار شخص ورشکسته به جرایم موجب تعزیر مالی، اطلاق فراز نخست ماده ۱۷۰ قانون مجازات اسلامی، اقرار را معتبر دانسته است. از جهت فقهی، چون به طور سنتی اصولاً تعزیر در مجازات شلاق مطمح نظر بوده است، فقها در تعزیرات به جهت فقدان جنبه مالی، متعرض بحث اقرار مفلس نشده‌اند. این در حالی است که ایشان اعتبار چنین اقراری را در مال به چالش کشیده‌اند، که منطقیاً نباید غیر کیفری بودن مال موضوع اقرار خصوصیتی داشته باشد. به منظور تقریب به ذهن، چه بسا همین امر موجب شده است تا برخی معاصران صریحاً بر بی‌اعتباری اقرار سفیه در اثبات جزای نقدی حکم دهند.

در همین راستا، استفتای زیر از برخی فقهای معاصر به عمل آمده است: «آیا اقرار سفیه نسبت به جرایمی که دارای مجازات جزای نقدی است، نافذ است؟» در پاسخ به این سؤال، حضرات آیات بهجت، مکارم شیرازی و سبحانی بر نافذ نبودن چنین اقراری فتوا داده‌اند (مؤسسه آموزشی و پژوهشی قضا، ۱۳۹۰: سؤال ۶۸۲۱). آیه‌الله موسوی اردبیلی نیز در پاسخ به همین مسئله فرموده است:

«اگر اقرار به جرم، اثر مالی داشته باشد، اقرار سفیه نسبت به آن نافذ نیست؛ اما در مورد دیگر آثار نافذ است» (موسوی اردبیلی، ۱۳۹۲: ۱/۱۲۱).

تا جایی که تتبع نگارندگان نشان می‌دهد، هیچ فقیهی بر جواز اجرای مجازات مالی به واسطه اقرار سفیه فتوا نداده است. همین موضع گویای آن است که بی‌اعتباری اقرار

۱. تعبیر «مجازات محض»، جهت تمایزدهی بحث کنونی از مواردی چون دیه است که به رغم مجازات بودن، جنبه مسئولیت مدنی و ضمان مالی را نیز دارند.

در اثر خدشه در اهلیت مقرر در تصرفات مالی، صرفاً ناظر بر مالی نیست که جنبه مدنی دارد. به دیگر سخن، کیفری یا غیر کیفری بودن مال، مداخلیتی در حکم فقهی عدم اعتبار اقرار ندارد. هرچند بطلان اقرار سفیه در چنین مواردی به جهت نداشتن اهلیت تصرف مالی قابل دفاع است، در حالی که اقرار ورشکسته در این مورد از اساس باطل نیست، لکن این سخن هم مردود است که گفته شود چون اقرار سفیه به جهت حمایت از خود وی معتبر نیست، اما اقرار ورشکسته به خاطر صیانت از حقوق طلبکاران نافذ نیست، لذا باید با اقرار ورشکسته در جرم موجب جزای نقدی به طور متفاوت برخورد نموده و آن را معتبر و نافذ بدانیم؛ زیرا در این صورت بنا بر مبنای مختار مقنن، حقوق طلبکاران در معرض تضییع قرار می‌گیرد. در حالی که فلسفه حجر ورشکسته اقتضا می‌کند زمانی که ما حقوق خصوصی ثابت شده برای مقوله را موجب تحدید حقوق طلبکاران ندانیم، به طریق اولی حقوق عمومی ناشی از حق کیفر جامعه را به زیان طلبکاران ترتیب اثر ندهیم، خصوصاً اینکه در نظام حقوقی کشور، حقوق خصوصی اشخاص بر حقوق عمومی تقدم داشته و نباید استیفای حق عمومی موجب تضییع حقوق خصوصی اشخاص شود.^۱ از این رو پذیرفتنی نیست بنا بر مبنایی که قانون‌گذار دارد، در حالی که ضرر و زیان وارده به اشخاص در اثر اقرار متهم ورشکسته مورد حکم قرار نمی‌گیرد تا حقوق طلبکاران آسیب نبیند، اما مجازات‌های مالی ثابت شده در اثر اقرار شخص ورشکسته اجرا شوند و به این ترتیب از رسیدن طلبکاران به بخشی از حقوقشان جلوگیری شود! لذا به نظر می‌رسد در این موارد، چون از یکسو اقرار ورشکسته در امر کیفری شرعاً و قانوناً معتبر است و از سوی دیگر به جهت حجر ورشکسته قانوناً نمی‌توان تصرفات مالی معارض با حقوق طلبکاران نظیر اقرار مثبت کیفر مالی را مانع استیفای حقوق آنها دانست، مناسب‌ترین راهکار استناد به ماده ۵۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری از طریق سازوکارهای تقسیط یا اعمال مجازات‌های جایگزین حبس است،^۲ که البته تقسیط نیز باید به گونه‌ای صورت پذیرد که حق طلبکار در اموال موجود را تحدید

۱. در تقویت این نظریه می‌توان از ملاک ماده ۵۳۸ قانون آیین دادرسی کیفری استفاده نمود.

۲. ملاحظه نظریه مشورتی ۷/۹۳/۱۴۸۵ مورخ ۱۳۹۳/۶/۲۵ اداره حقوقی قوه قضاییه مبنی بر بازداشت بدل از جزای نقدی ورشکسته‌ای که امکان برداشت از اموال او وجود ندارد، بی‌مناسبت نیست.

ننماید. به این ترتیب، هم اقرار ورشکسته در امور کیفری را معتبر دانسته‌ایم و نیز هم‌مسو با فلسفهٔ حجر ورشکسته، مانع از تضییع طلبکاران شده‌ایم.

۲-۲-۳. اقرار ورشکسته در جنایات موجب دیه

در مورد دیه، از طرفی ماده ۱۴ قانون مجازات اسلامی صراحتاً آن را مجازات تلقی نموده است و از سوی دیگر، ماده ۴۵۲ همین قانون تصریح نموده است که دیه «احکام و آثار مسئولیت مدنی یا ضمان را دارد». در حقیقت، رویکرد قانون‌گذار مجازات اسلامی در سال ۱۳۹۲، همان گونه که در مقدمه توجیهی لایحه تقدیمی از سوی دولت به مجلس نیز بیان گردیده، حاکی از جنبهٔ دوگانهٔ دیه است. در بخشی از این مقدمه، بر اعطای ماهیت جبران خسارت به دیه در کنار جنبه کیفری آن تصریح شده بود. موضع مزبور سبب بروز این اختلاف نظر شد که آیا دیه، مشمول فراز نخست ماده شده و در نتیجه اقرار ورشکسته نسبت به آن صحیح است و یا تحت حکم بی‌اعتباری موضوع فراز دوم ماده قرار می‌گیرد؟ برخی حقوق‌دانان اقرار ورشکسته را موجب ثبوت دیه ندانسته‌اند (میرمحمدصادقی، ۱۳۹۴: ۴۵۱؛ مرادی، ۱۳۹۶: ۳۱۹). در نقطهٔ مقابل، عده‌ای اظهار داشته‌اند:

«دیه در مورد این ماده، امر کیفری محسوب می‌شود و داخل در ضمان مالی ناشی از جرم نیست» (مجبی و ریاضت، ۱۳۹۷: ۸۲۹).

در مقام ارزیابی میان این نظریات باید خاستگاه فقهی آن‌ها را در نظر گرفت. از منظر فقهی تردیدی نیست در اینکه دیه در زمرهٔ دیون محسوب می‌شود (تبریزی، ۱۴۲۸: ۲۵۵)، اعم از آنکه برای آن جنبهٔ کیفری نیز قائل بشویم (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷: ۴۴۸/۲) یا خیر (فاضل موحدی لنگرانی، ۱۴۲۵: ۵۱۶). بنابراین می‌توان ماده ۱۷۰ را چنین تفسیر نمود که مقنن در ابتدا اقرار در مطلق امور کیفری، اعم از قصاص، دیه، حد و تعزیر را نافذ دانسته است؛ اما در ادامه، اطلاق مزبور را تقیید و آن دسته از امور کیفری را که جنبهٔ ضمان مالی دارند، از شمول حکم مستثنا نموده است. حتی با فرض عدم التزام به چنین برداشتی نهایتاً باید گفت که با عنایت به ماهیت دوگانهٔ دیه در قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۹۲، دو فراز ماده در این زمینه تعارض دارند که موافق اصل

۱۶۷ قانون اساسی، مراجعه به منابع و فتاوی فقہی متعین خواهد شد. مراجعه به مصادر فقہی نشان از آن دارد که در مورد اقرار مفلس و ورشکسته به جنایت غیر عمد موجب دیه، هرچند اقلیتی این اقرار را مثل اقرار سفیه نافذ ندانسته‌اند (مرعشی نجفی، ۱۴۱۵: ۶۷/۲)،^۱ لکن اکثریت فقہا به گونه‌ای متفاوت فتوا داده و در خصوص مفلس اقرار را معتبر شمرده‌اند (عاملی جزینی، ۱۴۱۰: ۲۷۰؛ جمعی عاملی، ۱۴۱۰: ۶۹/۱۰) و در تأیید این موضع، به عموم دلیل اقرار استناد شده است (مدنی کاشانی، ۱۴۱۰: ۱۲۱). همین مطلب نشان می‌دهد که موضع قانون‌گذار در همسان‌انگاری حکم اقرار ورشکسته با سفیه نسبت به دیه از نظر فقہی قابل دفاع نیست؛ چه در حالت نخست اقرار معتبر است و در مورد دوم اقرار به آن باطل است.

به رغم اعتبار اقرار ورشکسته و مفلس به جنایت موجب دیه از نظر فقہی، در اینکه آیا ولی دم یا مجنی‌علیه داخل در بستانکاران شده و با سایر طلبکاران در اموال ورشکسته شریک می‌شوند، اختلاف نظر وجود دارد. مشهور فقہا بر عدم مشارکت نظر داده‌اند، مگر آنکه طلبکاران اقرار را تصدیق نمایند (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۲۰۳/۴؛ علامه حلی، ۱۴۲۰: ۴۶۹/۵؛ جمعی عاملی، ۱۴۱۰: ۶۹/۱۰؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶: ۱۱۲/۱۱؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۲۰۵/۴۲؛ نجفی کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۳: ۷۸/۳؛ موسوی خویی، ۱۴۲۲: ۱۱۲/۴۲؛ مدنی کاشانی، ۱۴۱۰: ۱۲۱؛ تبریزی، ۱۴۲۶: ۱۸۲؛ فاضل موحدی لنکرانی، ۱۴۲۱: ۱۹۳؛ وحید خراسانی، ۱۴۲۸: ۵۲۶/۳؛ حسینی روحانی، ۱۳۸۶: ۳۳۳/۳). با وجود این، برخی اقرار به جنایت را که سبب اشتغال ذمه مقرر می‌شود، موجب مشارکت مقررله با طلبکاران می‌دانند. برخی از قائلان این نظریه، تفاوتی میان آنکه جنایت موضوع اقرار پیش از حجر و یا پس از آن حادث شده باشد، قائل نشده‌اند (طوسی، ۱۳۸۷: ۲۷۳/۲ و ۲۲۷/۷؛ ابن سعید حلی، ۱۴۰۵: ۳۶۳؛ علامه حلی، ۱۴۲۰: ۵۱۰/۲؛ همو، ۱۴۱۴: ۲۹-۲۸/۱۴؛ قطن حلی، ۱۴۲۴: ۴۴۸-۴۴۷/۱؛ فیاض کابلی، ۱۳۷۸: ۳۵۱-۳۵۲/۳) و عده‌ای مشارکت مقررله با طلبکاران را محدود به جنایتی دانسته‌اند که بر ارتکاب آن پیش از حجر اقرار شده باشد (جمعی عاملی، ۱۴۱۰: ۳۳-۳۴/۴). در هر صورت به نظر می‌رسد

۱. گفتنی است آیه‌الله مرعشی در فرض پذیرش نفوذ چنین اقراری معتقد است که مقررله با طلبکاران در اموال مفلس شریک نمی‌شود؛ بلکه در صورت استطاعت به صورت اقساط دیه را می‌پردازد و در غیر این صورت، بیت‌المال عهده‌دار دیه است.

به جهت آنکه دیه ماهیت دین دارد، باید همانند آنچه در بحث از اقرار به ضمان مالی ناشی از جرم گفته شد، در اینجا نیز عمل شود؛ به ویژه که جنایت موجب دیه از مصادیق ضمان قهری محسوب می‌شود و نفوذ اقرار در آن موجب تصریح بسیاری قرار گرفته است.

نتیجه‌گیری

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در ماده ۱۷۰، اقرار شخص ورشکسته نسبت به امور کیفری را نافذ، و نسبت به ضمان مالی ناشی از جرم معتبر ندانسته است. بررسی ضابطه مزبور نتایجی را به دست می‌دهد:

۱- تحدید حکم قانون‌گذار بر شخص ورشکسته، چون با مفلسی که از نظر فقهی حکم حجر بر او قابل ترتب است، رابطه عموم و خصوص من وجه دارد، قابل دفاع نیست و لذا لازم است که ماده قانونی از این جهت اصلاح شود.

۲- از نظر فقهی، اقرار ورشکسته در ضمان مالی ناشی از جرم نسبت به خود قطعاً معتبر است و موجب اشتغال ذمه او خواهد شد و نسبت به اموال موجودی که در معرض تقسیم برای طلبکاران است، با توجه به ضعف دلایل مخالفان اعتبار اقرار، مانعی در شرکت مقرله با آنها وجود ندارد؛ مگر آنکه متعلق اقرار دینی باشد که در اثر انشای ورشکسته بعد از حجر او تحقق یافته باشد که وی از اساس، ممنوع از چنین تصرف مالی بوده است. چنانچه کسی هم اعتبار کلی اقرار ورشکسته را نپذیرد، حقیقتاً توسعه حکم بی‌اعتباری اقرار به برخی موارد نظیر عین یا دیون ایجاد شده در اثر جرایم ارتكابی قبل از صدور حکم حجر که منشأ قراردادی ندارند، مانند تخریب، با قول اکثریت فقها نیز مغایرت دارد. بنابراین بی‌اعتبار دانستن اقرار ورشکسته در مطلق ضمان مالی ناشی از جرم، پشتوانه شرعی ندارد.

۳- اقرار ورشکسته در دیه به جهت ماهیت دوگانه آن در قانون مجازات اسلامی و مبانی فقهی، مشمول حکم اقرار به ضمان مالی است که فقها بر خلاف اقرار سفیه به دیه، اقرار مفلس و ورشکسته را معتبر می‌دانند؛ لذا برخورد یکسان قانون مجازات اسلامی در این خصوص توجیهی ندارد. البته در اینکه مقرله با طلبکاران در اموال

موجود متعلق به ورشکسته شریک می‌باشد یا خیر، دقیقاً همان ملاک حاکم بر اقرار به سایر دیون جاری است.

۴- در مورد اثر اقرار ورشکسته نسبت به مجازات‌های محض نیز باید میان مجازات‌های مالی و غیر مالی قائل به تفصیل شد. در صورت نخست با توجه به مبنای مقنن در بی‌اعتباری اقرار در ضمان مالی، به جهت وحدت ملاک چنین اقراری نمی‌تواند موجب تجویز حکم به کیفرهای مالی شود، هرچند در خصوص جزای نقدی با توجه به امکان اعمال مجازات‌های جایگزین حبس، مشکل تا حدی قابل رفع است. نسبت به مجازات‌های غیر مالی نیز اثرگذاری اقرار ورشکسته با مانعی روبه‌رو نیست.

کتاب شناسی

۱. آل بحر العلوم، سید محمد بن محمد تقی، بلغة الفقیه، چاپ چهارم، تهران، مکتبه الصادق علیه السلام، ۱۴۰۳ ق.
۲. آل عصفور بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم، الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ ق.
۳. ابن ادریس حلّی، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۴. ابن زهره حلّی، ابوالمکارم سید حمزة بن علی حسینی، غنبة النزوع الی علمی الاصول والفروع، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۷ ق.
۵. ابن سعید حلّی، ابوزکریا نجیب الدین یحیی، الجامع للشرائع، قم، مؤسسه سید الشهداء علیه السلام العلمیه، ۱۴۰۵ ق.
۶. اسکینی، ربیعاً، حقوق تجارت: ورشکستگی و تصفیه امور ورشکسته، چاپ شانزدهم، تهران، سمت، ۱۳۹۲ ش.
۷. اصفهانی، سید ابوالحسن، وسیلة النجاة مع حواشی الامام الخمینی، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۲ ق.
۸. بیهقی کیدری، قطب الدین محمد بن حسین، اصباح الشیعة بمصباح الشریعه، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۶ ق.
۹. تبریزی، میرزا جواد بن علی، أسس القضاء والشهادة، قم، دفتر معظم له، بی تا.
۱۰. همو، تنقیح مبانی الاحکام: الدیات، قم، دار الصدیقة الشهیده علیه السلام، ۱۴۲۸ ق.
۱۱. همو، تنقیح مبانی الاحکام: القصاص، چاپ دوم، قم، دار الصدیقة الشهیده علیه السلام، ۱۴۲۶ ق.
۱۲. ترحینی عاملی، سید محمد حسن، الزیادة الفقهیة فی شرح الروضة البهیة، چاپ چهارم، قم، دار الفقه، ۱۴۲۷ ق.
۱۳. جبعی عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، قم، کتابفروشی داوری، ۱۴۱۰ ق.
۱۴. همو، حاشیة الارشاد، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۴ ق.
۱۵. همو، مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ ق.
۱۶. حرّ عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعه، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۰۹ ق.
۱۷. حسینی روحانی، سید محمد صادق، فقه الصادق علیه السلام، قم، دار کتاب و مدرسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۲ ق.
۱۸. همو، منهاج الصالحین، قم، اجتهاد، ۱۳۸۶ ش.
۱۹. حسینی عاملی، سید محمد جواد بن محمد، مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹ ق.
۲۰. دمرچیلی، محمد، علی حاتمی، و محسن قرانی، قانون تجارت در نظم حقوقی کنونی، چاپ بیست و چهارم، تهران، دادستان و کتاب آوا، ۱۳۹۵ ش.
۲۱. شوشتری، محمد تقی، النجعة فی شرح اللمعة، تهران، کتابفروشی صدوق، ۱۴۰۶ ق.
۲۲. صدر، سید محمد، ما وراء الفقه، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۲۰ ق.
۲۳. صیمری بحرانی، مفلح بن حسن، غابة المرام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت، دار الهادی، ۱۴۲۰ ق.

٢٤. طباطبائی حائری، سیدعلی بن محمدعلی، ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل، قم، مؤسسة آل البيت (علیہ السلام) لاحیاء التراث، ١٤١٨ ق.
٢٥. طباطبائی حکیم، سیدمحمدسعید، منهاج الصالحین، بیروت، دار الصفوة، ١٤١٥ ق.
٢٦. طبرسی، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن، المؤلف من المختلف بین ائمة السلف، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ١٤١٠ ق.
٢٧. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، چاپ سوم، تهران، المكتبة المرتضوية لاحیاء الآثار الجعفریه، ١٣٨٧ ق.
٢٨. همو، کتاب الخلاف، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ١٤٠٧ ق.
٢٩. عاملی جزینی (شهید اول)، ابو عبدالله محمد بن جمال الدین مکی، الدرر الشریعة فی فقه الامامیه، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٧ ق.
٣٠. همو، اللعة الدمشقیة فی فقه الامامیه، بیروت، دار التراث و الدار الاسلامیه، ١٤١٠ ق.
٣١. همو، غایة المراد فی شرح نکت الارشاد، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ١٤١٤ ق.
٣٢. عبدی پورفرد، ابراهیم، حقوق تجارت، تهران، مجد، ١٣٩٣ ش.
٣٣. علامه حلّی، ابو منصور جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، ارشاد الازدهان الی احکام الایمان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٠ ق.
٣٤. همو، تحریر الاحکام الشریعة علی مذهب الامامیه، قم، مؤسسه امام صادق (علیہ السلام)، ١٤٢٠ ق.
٣٥. همو، تذکرة الفقهاء، قم، مؤسسة آل البيت (علیہ السلام)، ١٤١٤ ق.
٣٦. عمرانی شافعی یمینی، ابوالحسین یحیی بن ابی الخیر بن سالم، البیان فی مذهب الامام الشافعی، بیروت، دار المنهاج، ١٤٢١ ق.
٣٧. فاضل موحدی لنکرانی، محمد، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة: القصاص، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار (علیہم السلام)، ١٤٢١ ق.
٣٨. همو، جامع المسائل، قم، امیر قلم، ١٤٢٥ ق.
٣٩. فاضل هندی، بهاء الدین محمد بن حسن اصفهانی، کشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحکام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٦ ق.
٤٠. فیاض کابلی، محمد اسحاق، منهاج الصالحین، قم، دفتر معظم له، ١٣٧٨ ش.
٤١. قطن حلّی، شمس الدین محمد بن شجاع، معالم الدین فی فقه آل یاسین، قم، مؤسسه امام صادق (علیہ السلام)، ١٤٢٤ ق.
٤٢. کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات، چاپ سوم، تهران، میزان، ١٣٨٤ ش.
٤٣. همو، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، چاپ هفدهم، تهران، میزان، ١٣٨٧ ش.
٤٤. کرکی عاملی (محقق ثانی)، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، چاپ دوم، قم، مؤسسة آل البيت (علیہ السلام) لاحیاء التراث، ١٤١٤ ق.
٤٥. مجاهد طباطبائی، سیدمحمد بن علی، کتاب المناهل، قم، مؤسسة آل البيت (علیہ السلام) لاحیاء التراث، بی تا.
٤٦. معجی، جلیل، و زینب ریاضت، شرح قانون مجازات اسلامی ١٣٩٢، تهران، میزان، ١٣٩٧ ش.
٤٧. محقق حلّی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، چاپ دوم، قم، اسماعیلیان، ١٤٠٨ ق.
٤٨. محقق سبزواری، محمدباقر بن محمد مؤمن، کفاية الاحکام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ١٤٢٣ ق.

۴۹. مدنی کاشانی، آقارضا، *کتاب القصاص للفقهاء والخواص*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۵۰. مرادی، حسن، *جرایم علیه اشخاص: جنایات*، تهران، میزان، ۱۳۹۶ ش.
۵۱. مرعشی نجفی، سیدشهاب‌الدین، *القصاص علی ضوء القرآن والسنة*، قم، کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ ق.
۵۲. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، *مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الازهان الی احکام الایمان*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ ق.
۵۳. مکارم شیرازی، ناصر، *الفتاوی الجدیة*، چاپ دوم، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۷ ق.
۵۴. موسوی اردبیلی، سیدعبد‌الکریم، *حقوق و دادرسی کیفری در آینه فقه*، قم، رادنگار، ۱۳۹۲ ش.
۵۵. موسوی خمینی، سیدروح‌الله، *تحریر الوسیله*، قم، دار العلم، بی تا.
۵۶. موسوی خویی، سیدابوالقاسم، *مبانی تکملة المنهاج*، قم، مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی، ۱۴۲۲ ق.
۵۷. موسوی سبزواری، سیدعبد‌الاعلی، *مهذب الاحکام فی بیان الحلال والحرام*، چاپ چهارم، قم، المنار، ۱۴۱۳ ق.
۵۸. موسوی گلپایگانی، سیدمحمدرضا، *هدایة العباد*، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۳ ق.
۵۹. مؤسسه آموزشی و پژوهشی قضا، «نرم‌افزار گنجینه استفتانات قضایی»، نسخه ۲، ۱۳۹۰ ش.
۶۰. میرمحمدصادقی، حسین، *حقوق کیفری اختصاصی: جرایم علیه اشخاص*، چاپ بیستم، تهران، میزان، ۱۳۹۴ ش.
۶۱. نایینی، احمدرضا، *مشروح مذاکرات قانون مدنی*، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۶ ش.
۶۲. نجفی، محمدحسن بن باقر، *جوهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، چاپ هفتم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ق.
۶۳. نجفی کاشف‌الغطاء، احمد، *سفینه النجاة*، نجف اشرف، مؤسسه کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۳ ق.
۶۴. نجفی کاشف‌الغطاء، محمدحسین، *وحیة الاحکام*، چاپ دوم، نجف اشرف، مؤسسه کاشف‌الغطاء، ۱۳۶۶ ق.
۶۵. نووی، ابوزکریا محیی‌الدین یحیی بن شرف، *المجموع شرح المهذب (مع تکملة السبکی و المطیعی)*، بیروت، دار الفکر، بی تا.
۶۶. وحید خراسانی، حسین، *منهاج الصالحین*، چاپ پنجم، قم، مدرسه امام باقر علیه السلام، ۱۴۲۸ ق.